

Original Article

Psoriasis and Its Impact on Permissibility of Revocation of Marriage

Mostafa Hashemi^{1*}, Reza Ali Karami²

1. Graduate of the 4th seminary of Qom, Qom, Iran. (Corresponding Author) Email: Mustafa.hashemi46@gmail.com

2. Assistant professor, Dept of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, Payam-e Noor University, Tehran Iran.

Received: 3 Feb 2019 Accepted: 11 Sep 2019

Abstract

Background and Aim: "Psoriasis" is a chronic skin disease characterized by silver plaques on the skin and affecting various parts of the body, especially head and face. Since the disease can affect the strength of marital relations and due to its great similarity with Vitiligo, in this study we intend to examine the possibility of considering this disease as a vice and revocation of the marriage through it based on the principles of Islamic jurisprudence.

Materials and Methods: The present study is a descriptive analytical study based on library resources. First, based on medical findings, "psoriasis" and its similarity with Vitiligo has been studied, Then the possibility of permission of revocation of marriage by this disease has been analyzed in terms of the basics of Imami jurisprudence.

Findings: Because in religious texts, the reason for the permission of revocation of a marriage in Vitiligo is people hate from the patient, and this cause is also present in "psoriasis", Permission of revocation of marriage can be extended to this disease and if the disease occurs in one couple, the other party can revoke the marriage.

Keywords: Marriage; Revocation of Marriage; Psoriasis; Disease.

Please cite this article as: Hashemi M, Ali Karami R. Psoriasis and Its Impact on Permissibility of Revocation of Marriage. *Med Jurisprudence J* 2019; 11(38-39): 51-68.

بیماری پسوریازیس و تأثیر آن بر جواز فسخ نکاح

مصطفی هاشمی^{۱*}، رضا علی کرمی^۲

۱. دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم، قم، ایران. (نویسنده مسؤول) Email: Mustafa.hashemi46@gmail.com

۲. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۴ پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۲۰

زمینه و هدف: «پسوریازیس» نوعی بیماری مزمن پوستی است که سبب بروز پلاک‌های نقره‌ای روی پوست شده، قسمت‌های مختلف بدن به ویژه سر و صورت را درگیر می‌کند. از آنجا که این بیماری می‌تواند بر استحکام روابط زناشویی اثر بگذارد، در این پژوهش بر آن هستیم به واسطه شباهت زیاد آن با بیماری پسی، امکان عیب‌دانستن این بیماری و فسخ نکاح به واسطه آن را بر اساس مبانی فقه اسلامی بررسی کنیم.

مواد و روش‌ها: پژوهش حاضر، پژوهشی تحلیلی - توصیفی است که با استناد به منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. ابتدا بر اساس یافته‌های پزشکی، بیماری «پسوریازیس» و شباهت آن با بیماری «پسی» بررسی شده، سپس امکان جواز فسخ نکاح به واسطه بروز بیماری «پسوریازیس» از نظر مبانی فقه امامیه تحلیل شده است.

یافته‌ها: از آنجا که در متون دینی علت جواز فسخ نکاح در بیماری «پسی»، انزجار مردم از فرد بیمار دانسته شده و این علت در بیماری «پسوریازیس» نیز وجود دارد، حکم جواز فسخ نکاح به بیماری «پسوریازیس» نیز قابل تعمیم بوده، در صورت بروز این بیماری در یکی از زوجین، طرف دیگر می‌تواند قرارداد نکاح خود را با او فسخ کند.

واژگان کلیدی: نکاح؛ فسخ نکاح؛ پسوریازیس؛ بیماری.

مقدمه

رابطه دین و طب و تأثیرات آن‌ها بر یکدیگر از جمله موضوعاتی است که از دیر زمان مورد توجه انبیا و عالمان زمان‌های مختلف قرار گرفته است، به گونه‌ای که قرآن کریم، خود را کتاب شفا معرفی کرده و فرموده است: «و نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۱). با وجود این که در گذشته در کنار فقه النبى (ص)، طب النبى (ص) و در کنار فقه الصادق (ع)، طب الصادق (ع) و در کنار کتاب من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الطبیب زکریای رازی و در کنار فلسفه ابوعلی سینا، کتاب قانون در طب مطرح شده و حکایت از اهتمام و نزدیکی این دو حوزه دارد، با وجود این سابقه درخشان و پیشرفت‌هایی که در حوزه پزشکی و شناخت دقیق‌تر امراض، به خصوص مریضی‌های پوستی مانند پیسی و شناخت امراض مشابه مانند پسوریازیس به وجود آمده است، ولی در کتاب‌های فقهی با وجود مورد ابتلابودن این بیماری‌ها متناسب با نگاه تخصصی و تخصصی‌تر علم، احکام شرعی مورد واکاوی قرار نگرفته است، لذا بیشتر فقها در بیماری‌های پوستی در حد یکی از عیب‌های موجب فسخ نکاح بدون توجه به کشف ملاک‌ها و علت حکم اشاره پرداخته‌اند، به خصوص این که در موضوعات مشابه مانند پسوریازیس کار فقهی پاسخگو ارائه نشده است.

به مقتضای تعهدی که فقهای اسلام در مقابل مشکلات اجتماعی دارند، با توجه به اهمیتی که موضوعات پزشکی مانند پسوریازیس، در صدور حکم و پیامدهای اجتماعی آن دارد، بر اساس مبانی و ادله نیازمند واکاوی بیشتر دارد و چاره‌ای نیست جز این که ایشان با پیدایش مسائل نوظهور پزشکی و بیماری‌های جدیدی که امکان درمان ندارند و می‌توانند مشکلات زیادی در روابط اجتماعی به ویژه در زندگی زن‌اشویی ایجاد کنند، به دنبال راه‌کار جدیدی برای رفع این معضل باشند.

در این نوشتار تلاش بر آن است که با کشف ملاک و علت اصلی فسخ نکاح در بیماری پیسی، بر اساس ادله معتبر و مبنای صحیح برگرفته‌شده از ادله، حکم آن را با توجه به

مبنای کشف‌شده به بیماری‌های دارای ملاک و علت مشابه مانند پسوریازیس از باب وحدت موضوع و این همانی سرایت داد، در نتیجه امکان استخراج احکام الهی بدون گرفتارآمدن در ورطه اجتهاد به رأی و قیاس امکان‌پذیر خواهد بود.

پرواضح است که در این روش، هیچ نیازی به الغای خصوصیت یا مناط اصطلاحی نیست، چون با مشخص‌شدن موضوع، ارکان و عوامل دخیل در فسخ عقد در بیماری شناخته‌شده از نظر فقه، می‌تواند همین حکم را در هر موضوع مشابه که دارای چنین مشخصاتی است، سرایت داد.

مفهوم‌شناسی

پیش از بیان و شرح مبانی و دیدگاه‌های مختلف، لازم است واژگان فسخ، عیب، لاضرر، پیسی و پسوریازیس از لحاظ لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار گیرند.

۱- فسخ

۱-۱- **معنای لغوی:** «فسخ» در لغت، کلمه‌ای است که بر نقض چیزی دلالت دارد، وقتی گفته می‌شود «انفسخ الشیء»، یعنی چیزی نقض شده است. همچنین بر موردی اطلاق می‌گردد که شخص به حاجتش دست نیافته باشد و نیز به معنای کندن آمده است وقتی گفته می‌شود، چوب را فسخ کردی (از باب نَفَع)، یعنی آن را با دست خود از جایش کندي (۲).

۱-۲- **معنای اصطلاحی:** «فسخ» در اصطلاح به معنای برداشتن تمام آثار و تبعات عقد است، به اراده کسی که حق فسخ برای او قرار داده شده است، فسخ، همان انحلال عقد سابق و برهم‌زدن آن است، به گونه‌ای که گویا آن عقد از زمان فسخ نبوده است (۳).

۲- عیب

۲-۱- **معنای لغوی:** عیب در لغت، به معنای نقص و خروج از سلامت است، وقتی گفته می‌شود «شیء ای عیب پیدا کرد» که در آن نقص ظاهر شود و یا وقتی گفته می‌شود «آب معیوب گشت»، یعنی شط سوراخ گشته، آبش خارج گردید (۴).

۲-۲- **معنای اصطلاحی:** هر فزونی و کاستی را از خلقت اصلی عیب دانسته‌اند، چه این فزونی یا کاستی به صورت زائده

عینی باشد - مانند آنکه زوجه یا زوج یک انگشت نداشته باشد، یا یک انگشت بیشتر داشته باشد - و یا این که به صورت صفت عارضی باشد، مانند آنکه زوج یا زوجه بیمار باشد و تب کند، عیب به معنای خروج از مجرای طبیعی اولی است که بر اثر فزونی و نقصان، موجب کاهش قیمت و مالیت می گردد (۵).

۳- پیسی

(پیسی) ویتیلیگو یک اختلال اکتسابی نسبتاً شایع پوستی همراه با فقدان و یا تخریب رنگدانه های پوستی (مالنوسیت ها) است که اغلب به وسیله لکه های سفید شیری رنگ تشخیص داده می شود (۶). این عارضه جلدی نتیجه ای به هم خوردن متابولیسم عمومی بدن و عدم اعتدال ترشح هورمون های غدد داخلی است (۷).

در کتاب های فقهی بر اساس طب سنتی پیسی این گونه تعریف شده است: لکه های سفیدی که در تمام پوست بدن ظاهر می گردد و منشأ آن فساد مزاج یا سفیدی ای است که به علت زیادی بلغم و خلط آشکار شود (۸). پیسی، بروز و ظهور لکه های رنگی سفید یا سیاه بر روی پوست انسان است که منشأ این تغییر رنگ ها، فاسد بودن مزاج انسان باشد، این سفیدی یا آشکار است که همه متوجه آن می شوند یا پنهان است (۹).

۴- پسوریازیس (Psoriasis)

پسوریازیس، لکه هایی نقره ای است که از آسیب دیدن دستگاه ایمنی انسان ناشی می شود و یک بیماری شایع پوستی شمرده می شود که راه درمانی برای آن پیدا نشده است (۱۰). همچنین در تعریف آن گفته اند: پسوریازیس، یک بیماری شایع، مزمن و التهابی پوست است که عوامل ژنتیکی و محیطی در ایجاد آن نقش دارند (۱۱).

عقد نکاح و تأثیرپذیری از تغییرات زمانی و مکانی

۱- عقد نکاح در زمره سایر عقود

احکام و مقررات اسلامی به دو دسته تقسیم گردیده است، یک دسته تأسیسی اند، مانند بسیاری از قوانین عبادی که صرفاً در دین اسلام ایجاد گردیده است و سابقه نداشته است؛ دسته ای دیگر احکام و مقررات امضایی هستند که قبل از

شریعت بوده است، «لاریب أن المعاملا انما هی امور ضروریة لتعیش، و لیس من مخترعات الشرع» (۱۲)، مانند عقود و ایقاعات که امضایی می باشند، مستفاد از عمومات ادله ای معاملات اینست که بیشتر عقود تجاری که در عرف جوامع قبل از عصر تشریع وجود داشته، توسط شارع مورد رد، مخالفت و یا ایجاد روش جدید قرار نگرفته، امضا شده اند، آنچه هم که مورد امضای شارع قرار گرفته عقد و ایقاع شرعی نیست، بلکه معامله عرفی است که مورد تأیید شرع مقدس قرار گرفته است (۱۳). حکم امضایی حکمی است که در میان مردم قبل از شریعت اسلامی نیز وجود داشته و چون روشی خردمندانه بوده، شارع نیز آن را تأیید کرده است، مانند مالکیت و زوجیت (۱۴).

بر همین اساس احکام عبادی احکام تأسیسی است که از سوی شارع تأسیس شده است، دخل و تصرف در آن ها (۱۵). به خاطر تعبدی بودن و احاطه نداشتن بر ملاکات احکام، ممنوع است (۱۳). برای استدلال به تعبدی بودن احکام به این روایت استدلال شده است: «وَ إِنْ دِینَ اللَّهِ لَا یَصَابُ بِالْمَقْایِیسِ» (۱۶)، هر چند روایت مستفیضه است، ولی عمل مشهور به این روایت ضعف آن را جبران کرده است، چنانکه که بعضی از فقها این روایت را مشهور دانسته اند (۱۷). گفته شد عبادات تأسیس شارع است همان گونه که در عباداتی مانند نماز فرموده اند، به دلیل احاطه نداشتن بر امور خفیه و مصالحی که ملاکات شرعی دارد، جز دستورات شرع، برای درک (عقل) راهی نیست (۱۸).

اما احکام معاملاتی که بیشتر مورد امضا و تأیید شرع مقدس قرار گرفته است، می تواند دارای قواعد کلی و ملاکاتی باشد که برای عقل قابل درک و فهم باشد، از این جهت معاملات نوپیدا در فقه بر اساس قواعد کلی معاملات و ملاک هایی که بیان شده است، قابل توسعه و تضییق می باشد، چنانکه در فقه کشف و به دست آوردن ملاکات احکام یکی از راه حل های فقهی مطرح شده است (۱۹) و یکی از راه های توسعه احکام را فقها کشف علل احکام دانسته اند، چون علت، تنها همین حکم تعلیل شده را تعمیم نمی دهد، بلکه به صورت

کلی هر حکمی که دارای این علت باشد را تعمیم می‌دهد (۲۰).

با وجود این که این مبنای کلی تأسیسی و امضایی در سراسر فقه وجود دارد، ولی برخی از فقها در برابر نص آنچنان متعبدند که راه را بروی استنباطات عقلی به صورت کلی بسته اند، چنانکه شهید ثانی می‌فرماید: «و لذلک یجب علینا التعبد بظاهر النص الوارد و لیس علینا أن نلتمس له حکمة و تعلیلاً مقبولاً عندنا؛ بر اساس (قصور درک عقل از مصالح خفیه)، بر ما واجب است که تعبد به ظاهر نص داشته باشیم و بر ما جایز نیست به دنبال حکمت و علت‌های که در نزدمان مقبول است، بگردیم» (۲۱).

بر همین اساس در عقد نکاح که علی‌القاعده باید جزء امور امضایی باشد، ولی فقها به دو دسته تقسیم می‌شوند، یک دسته کسانی در حلیت و حرمت نکاح قائل به تعبدی و توقیفی‌اند، یعنی هر جا نص بر حلیت یا حرمت بود، باید بدان متلزم گشت، «لأن حل الفروج أمر توقیفی فیتوقف فیه علی النص؛ حلیت فروج از امور توقیفی است که متوقف بر نص می‌باشد» (۱۷). «عقد نکاح شعبه‌ای از عبادت و توقیفی است» (۲۴). جمعی از فقها بر اساس همین مبنای که در عقد ازدواج اتخاذ کرده‌اند، در بحث از عیب‌های موجب فسخ عقد نکاح قائل به تعبد و توقیفی می‌باشند، لذا برای فسخ نکاح به همان شش هفت مورد عیبی که در روایات ذکر شده توقف کرده، تصریح کرده‌اند: «ولاترد المرأة بعیب غیره هذه السبعة؛ به غیر از این هفت عیب، زن برگردانده (عقد فسخ) نمی‌شود» (۲۵). شمردن عیوب موجب فسخ در چندتایی که در روایات ذکر شده و تصریح به عدم جواز فسخ به غیر از این عیوبها (۲۴)، حکایت از توقیفی بودن عیب‌های موجب فسخ بر اساس روایات دارد.

دسته دیگر از فقها بر اساس همان مبنای کلی، عقد نکاح را یکی از عقود معاملات که مورد امضای شارع قرار گرفته است، می‌دانند، بر همین اساس جز در موارد خاصی، مانند

اشترای لفظ، عده و موارد خاص دیگر در عقد نکاح، به صورت کلی نکاح را از مختصرات شرع نمی‌دانند، بر همین اساس عیب‌های را که موجب فسخ عقد می‌گردد، مقید به عیب‌های ذکر شده در نصوص ندانسته، قائل به توسعه عیوب موجب فسخ نکاح بر اساس علل و ملاک‌های عیب‌های منصوص می‌باشند. بر اساس این مبنای کلی در عقد نکاح فقهایی که به شمولیت بیماری‌های موجب فسخ فتوا داده‌اند، بر این باورند که حق فسخ، به چند عیب خاص محدود نیست، بلکه معیار این حق، هر عیبی است که مانع از مباشرت و استمتاع باشد، خواه این مرض برای زوج رخ دهد و خواه برای زوجه. آیت‌ا... معرفت (ره) در این باره می‌نویسد: «عیوبی که مانع از امکان معاشرت و استمتاع و مباشرت در یکی از زوجین باشد، موجب جواز فسخ نکاح برای طرف دیگر خواهد بود» (۲۵). این گروه، برای اثبات ادعای خویش ادله‌ای را ذکر کرده‌اند که در قسمت ادله ذکر می‌شود.

۲- دخالت عنصر زمان و مکان در عقد نکاح

عقد نکاح به عنوان یکی از محکم‌ترین عقود اسلامی به شدت تحت تأثیر عوامل اجتماعی است که می‌تواند متناسب با اقتضائات زمانی و مکانی متفاوت باشد، بر این اساس شرایط عقد نکاح در زمره موضوعاتی مستحدثه‌ای اجتهادی قرار گیرد که به تعبیر بعضی از فقها متأثر از دو عنصر زمان و مکان باشد، همان گونه که امام خمینی (ره) بر تأثیر دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد تأکید می‌کند که عمده‌تاً در مسائل مستحدثه ظهور و بروز پیدا می‌کند و در صورت تبدیل موضوع، حکم نیز به تبع آن تغییر خواهد کرد، همان گونه که تبدیل شطرنج از قمار به ورزش، موجب شد که حضرت امام (ره)، حکم قبلی آن را تغییر دهند (۲۶). بر این اساس، زمان و مکان دو عنصری هستند که در تبدیل موضوعات و تغییر حکم نقش محوری دارند و با پیشرفت علم و شناخت بیماری‌های جدید امکان سرایت حکم فسخ نکاح از بیماری‌های منصوص به بیماری‌هایی که در روایات وارد نشده‌اند، وجود دارد.

این از باب تغییر در موضوعات به شمار می‌رود، مانند آنچه که برخی فقها در تعلق زکات به برخی از اموال و دارایی‌های غیر منصوص - برخلاف دیدگاه مشهور- فتوا داده‌اند: «امروزه با

تغییر شیوه زندگی مردم از سنتی به مدرن، موضوعات زکات که در عصر پیامبر (ص) مشمول حکم وجوب زکات بود، در بسیاری از کشورها یا به طور کلی از بین رفته یا به ندرت یافت می‌شوند. همچنین با توجه به این که چشم‌پوشی از زکات به عنوان یک واجب الهی ممکن نیست، باید در اصول و قواعد تعیین موضوعات زکات بازنگری کنیم، بدون این که اجتهاد به سمت ابتدال کشیده شود» (۲۷).

چنانچه در امر مهم و عبادی زکات بتوان بر اساس قواعد و ضوابط دقیق علمی، تعارض موجود در روایات را حل کرد و به عبور از موارد نه‌گانه زکات قائل شد، در امور معاملاتی از قبیل نکاح که تعبدی نبوده، حکمت و علت حکم آن‌ها قابل تشخیص می‌باشد، نیز امکان سرایت دادن عیوب منصوص به عیب‌های غیر منصوص که دارای همان ملاک باشند، وجود خواهد داشت، این همان دیدگاه فقیهانی است به برخی اشاره شده و برخی دیر نیز در این زمینه چنین فرموده‌اند: «با کشف قطعی ملاک و معیار حکم، شعاع دایره موضوع وسعت پیدا می‌کند» (۲۵) و به خصوص در مورد برخی بیماری‌ها نیز تصریح کرده‌اند که حکم فسخ برای تمامی بیماری‌ها پوستی که در روابط زناشویی اخلال ایجاد کند، ثابت است (۲۸).

ادله قائلین به عدم جواز فسخ در عیب‌های غیر منصوص

عمده‌ترین عدم جواز فسخ نکاح عیب‌ها و بیماری‌هایی است که در روایات ذکر شده است، این مر باعث برداشت انحصار عیب‌ها و بیماری‌ها بر اساس روایات شده است که نیاز به بررسی دارد که مورد اشاره قرار می‌گیرد، سپس به دلایل جواز فسخ نکاح در عیب‌ها به صورت عموم و به صورت خاص به بیماری پسر و ازیس پرداخته می‌شود:

۱- دلیل اول: اصالة لزوم

اصل اولی در صورت شک در بقای زوجیت به جهت وجود عیبی قبل از عقد در مرد یا زن، لزوم عقد است. بنابراین طبق این اصل هم در معاملات و هم در معاهدات جاری می‌شود (۲۹). با انعقاد قرارداد نکاح بین دو طرف، آثار شرعی و قانونی آن لازم‌الاجرا می‌شود و طرفین نمی‌توانند با هر بهانه‌ای از اجرای آن سر باز زده، آن را نادیده بگیرند، بلکه موظف به

ترتیب آثار و احکام شرعی آن هستند، استفاده از این اصل و قاعده در عیوب موجب فسخ نکاح، محدود به فقهای این عصر نیست، بلکه بیشتر فقها - اعم از قدما و معاصران - برای حفظ و تحکیم خانواده، عیوبی را که موجب فسخ می‌شوند، محدود دانسته‌اند (چهار عیب در مرد و هفت عیب در زن)، برای غیر از این موارد، به اصل لزوم عقد استدلال نموده‌اند. صاحب ریاض، در راستای این هدف مهم به حصر عیوب فتوا داده و می‌فرماید: حصر عیوب مرد در این چهار عیب (جنون، خصاء، جب، عنن)، به خاطر اصل مشهور بین فقها است (۳۰).

صاحب مذهب‌الأحكام، نیز پا را فراتر نهاده و با صراحت کامل، قاعده اصالت‌الزوم را در هر عقدی جاری می‌داند و می‌فرماید: «اصالت‌الزوم در هر عقدی جاری است، مگر عقدی که با دلیل خارج شود، خصوصاً نکاح، پس هر نکاحی لازم است، مگر زمانی که شارع در صحت فسخ آن تصریح کند و هرگاه در جواز فسخ شک کنیم، باید به اصل لزوم عقد مراجعه کنیم» (۳۱). بنابراین تعدی کردن از عیوب مصرح به غیر مصرح، امکان‌پذیر نیست.

۱-۱- منشأ لزوم عقد: در اینجا دو بحث اساسی در

کتاب‌های فقهی مطرح گردیده است، یکی این که لزوم و جواز از مقتضای عقد است یا از مقتضای اطلاق عقد می‌باشد؟ دیگر این که منشأ لزوم و جواز از کجا است آیا بر اساس حکم شارع است یا بر اساس بنای طرفین که بر عرف و حکم عقلا مبتنی است، در بحث اول این که لزوم و جواز مقتضای چیست؟ فقها مباحثی مفصلی را مطرح کرده‌اند که در اینجا جای طرح همه‌ای آن مباحث نیست، صرفاً به طرح دو دیدگاه بسنده می‌کنیم، مشهور فقهای متقدم لزوم و جواز را مقتضای ذات عقد دانسته‌اند (۳۲). گروهی هم لزوم و جواز را مقتضای اطلاق عقد می‌دانند (۳۳).

در بحث دوم، یعنی منشأ لزوم عقد، دو دیدگاه معروف است یکی این که لزوم و جواز بر اراده ضمنی دو طرف استوار است که تبادل و التزام بدان می‌باشد، دوم جمعی از فقهای امامیه لزوم و جواز را نه مقتضای عقد و نه مقتضای اطلاق می‌دانند، بلکه لزوم و جواز را دو حکم شرعی خارج از ماهیت عقد می‌دانند (۳۴). چنانکه فرموده‌اند: «لزوم و جواز با قطع

نظر از حکم شارع از مقتضای عقد نیست، بلکه از احکام شرعیه برای عقد شمرده می‌شود، گرچه وجوب وفا به مقتضای عقد به دلالت آیه (وفای به عقد) حکم شرعی برای عقد به حساب می‌آید که مساوی با لزوم است» (۳۵).

در صورتی که منشأ لزوم و جواز حکم شرعی باشد، دلایلی مانند آیه شریفه (أوفوا بالعقود) نیز آن را تأیید می‌کند، لزوم وفای تعهد به مقتضای عقد یک امر شرعی است و این بدان معنی است پس از آنکه اراده طرفین به عقد تعلق گرفت، در صورتی که معامله دارای شرایطی باشد که شارع مقدس آن را به رسمیت شناخته است، مجعول به جعل شرعی که لزوم و جواز باشد، لازم می‌گردد، بر این اساس عقد قابل فسخ نیست، مگر مواردی که در شرع مشخص شده است که پسوریازیس جزء آن موارد نیست، در صورت فسخ کردن عقد نکاح به خاطر پسوریازیس، لزوم عقد نکاح مانع از تأثیر فسخ است و باید طرفین بر مقتضای عقد ازدواج باقی بمانند.

۲-۱- نقد تمسک به دلیل اصالت‌الزوم: یکی از دلایل عدم سرایت حکم به عیوب جدید دلیل اصالت‌الزوم است که به شیوه ذیل قابل نقد است:

- احتمال دارد لزوم و جواز نه مقتضای عقد باشد و نه مقتضای اطلاق عقد، چون اگر چنین باشد، نباید لزوم و جواز از عقد منفک شوند، در حالی که در بعض موارد مثلاً لزوم از عقد انفکاک پیدا می‌کند، مانند این که عقد نکاح به وسیله آشکارشدن بعضی عیوب زوجین فسخ می‌گردد.

- هرچند مهم‌ترین دلیلی که موجب شده، مشهور به عدم سرایت حکم به عیوب جدید حکم کنند، اصالت‌الزوم است و تمسک به این اصل در کلام بسیاری از فقها آمده است، ولی با توجه به عبارت معروف فقها که فرموده‌اند: «الأصل دلیل حیث لا دلیل»، این اصل نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای شمرده شود، چون رتبه تمسک به اصول - خواه اصول عملیه‌ای مانند استصحاب بقای عقد و خواه اصول لفظیه‌ای مانند اصالة الاطلاق که در «أوفوا بالعقود»، جاری می‌شود - همیشه متأخر از دلیل است. بنابراین در صورت وجود دلیل خاص و قوی‌تر، تمسک به اصلی که رتبه‌اش متأخر است، ممنوع خواهد بود، شاهد بر این مدعا سخن شیخ طوسی در

مبسوط و خلاف است که تصریح می‌کند: «با وجود دلیل محکمی که بر جواز فسخ نکاح حتی بعد از فسخ و بعد از آمیزش، دلالت می‌کند، دیگر نوبت به تمسک اصالة اللزوم نمی‌رسد» (۳۶).

حال درباره بیماری‌های جدید و مزمن مانند پسوریازیس باید دید که آیا قبل از جریان اصالت‌الزوم دلیل بر فسخ وجود دارد یا نه؟ دلایلی مبنی جواز فسخ در بخش ادله خاص اشاره خواهد شد که بر این اساس طبیعتاً نوبت به اصالت‌الزوم نمی‌رسد.

۲- دلیل دوم: روایات محصورکننده عیوب

علاوه بر اصالة اللزوم، روایاتی وجود دارد که با عبارت‌های گوناگون از ملحق کردن عیوب غیر منصوص به منصوص نهی کرده‌اند و مضمون آن‌ها این است که عیوب موجب فسخ، محدود به موارد منصوص است. در اینجا به دو مورد از مهم‌ترین روایات اشاره می‌شود:

- غیاث ضبی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «هنگامی که دانسته شد مرد عنین است و به طرف زنان نمی‌رود، بین آن‌ها جدایی افکنده می‌شود، ولی اگر یک بار با همسرش آمیزش کند، بین آن‌ها جدایی حاصل نمی‌شود، مرد با عیب رد نمی‌گردد» (۳۷).

فقها به ذیل این روایت استدلال می‌کنند که به طور مطلق فرموده است: «الرجل لا یرد من عیب؛ مرد به خاطر عیب رد نمی‌شود، البته نهایت امر این است که در عیوب منصوص، این اطلاق مقید می‌شود، اما در عیوب مشکوک - از جمله در عیب مورد بحث - حق فسخ به وسیله اطلاق این روایت، نفی می‌شود.

صاحب جواهر روایت را صحیح شمرده و مدعی هستند که سند این روایت هیچ ایرادی سندی ندارد. همچنین در خصوص صحت این روایت ادعای اجماع نموده است و می‌فرماید: «در کتاب‌های رجال آمده است که اگر اصحاب اجماع از یک شخص مجهول و ناشناخته روایت نقل کنند، این نقل موجب صحت روایت می‌شود، در این روایت نیز (صفوان بن یحیی و ابان بن عثمان) از اصحاب اجماع هستند، پس نقل این دو نفر، موجب صحت روایت می‌شود» (۳۸).

- در صحیح حلی امام صادق (ع)، می‌فرماید: «فِي رَجُلٍ يَتَزَوَّجُ إِلَى قَوْمٍ فَإِذَا أَمْرَأَتُهُ عَوْرَاءٌ وَلَمْ يَبَيِّنُوا لَهُ قَالَ لَا يَرُدُّ إِنَّمَا يَرُدُّ الْكَأْخُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُدَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ» در مورد مردی که با زنی یک چشم ازدواج کرده، ولی او چیزی به مرد نگفته است، فرمودند: زن بازگردانده نمی‌شود. همچنین فرمودند: همانا نکاح فقط به خاطر پیسی، جذام، جنون و عقل رد می‌شود (۳۹).

با توجه به کلمه «انما» که از ادوات حصر است و شمردن تعدادی از بیمارهای موجب فسخ روایت، بر حصر دلالت دارد، اگر بیماری دیگری دخالت داشت، حتماً ذکر می‌گردید، با توجه به استفاده از ادوات حصر و شمردن تعداد بیماری‌های موجب فسخ، عیب‌های دیگر موجب فسخ نمی‌شود، همان‌گونه که در روایت کوری یک چشم را رد کرده است. بر این اساس بیماری‌های مانند پسوریازیس را نمی‌توان موجب فسخ نکاح دانست.

۱-۲- نقد دلالت انحصاری عیب‌ها: با توجه به اشکال سندی و دلالتی هر دو دلیل استدلال به این روایات صحیح نیست، اما اشکال سندی و دلالتی روایت غیاث ضبی این است که در کافی برخلاف آنچه در تهذیب آمده است، به جای غیاث ضبی، عباد ضبی ذکر شده است (۴۰). این روایت به خاطر مهمل و ناشناخته بودن غیاث ضبی، ضعیف است (۴۱).

- این روایت نسخه معارض دارد، زیرا در نسخه کتاب من لایحضر الفقیه «من عن» آمده است (۴۲).

- سخن صاحب جواهر (ره) نیز خالی از اشکال نیست، زیرا بسیاری از فقها قانون اصحاب اجماع را که کشی گفته است، قبول ندارند (۴۳). همچنین قانون دوم را - که می‌گوید: اصحاب اجماع فقط از ثقات نقل می‌کنند - اگر هم پذیرفته شود، فقط شامل مشایخ بلاواسطه آنان می‌شود، در حالی که غیاث ضبی از جمله مشایخ و اساتید بدون واسطه اصحاب اجماع نیست، این روایت که صرفاً به یک عیب (عنین) تصریح دارد، نمی‌تواند بر حصر عیب‌ها دلالت داشته باشد.

درباره اشکال دلالتی این روایت نیز می‌فرماید: در ذیل این حدیث آمده است که مرد هرگز حق رد نکاح به خاطر هیچ

عیبی را ندارد، در حالی که این مطلب خلاف اجماع علما، اجماع تمام مسلمین و برخلاف سایر روایات صحیح است، به علاوه، صدر این روایت در مورد عیب «اختگی» در مردان است و در صدر روایت اجازه رد عقد ازدواج داده شده است، پس چگونه می‌توان از ذیل روایت برداشت کرد که حق فسخ، در هیچ یک از عیوب، ثابت نیست؟! به دلیل احتمالاتی که در معنای جمله «الرَّجُلُ لَا يَرُدُّ مِنْ عَيْبٍ» گفته شده است: «اگر فعل «یرد» را مجهول بخوانیم، ناچار باید قول امام را بر غیر عیوب منصوص حمل کنیم یا بر عیوبی حمل کنیم که بعد از عقد حادث شده است. نیز می‌توان فعل را معلوم خواند و سخن امام (ع) را حمل بر استحباب طلاق به قصد پوشاندن عیب زن کرد. هر دو احتمال را صاحب وسایل مطرح کرده است» (۴۴). از نظر دلالتی نمی‌توان به این روایت استدلال کرد.

به هر حال، این روایت هر طور معنا شود، پرواضح است که عمومیت و شمول آن نسبت به تمامی عیوب مردان قابل پذیرش نیست. از این رو، گرچه این روایت مهم‌ترین دلیل دیدگاه مشهور در عدم جواز فسخ بود، ولی اشکالات متعددی دارد و قابل قبول نیست.

اشکالاتی که بر روایت حلی وارد می‌تواند وارد باشد، عبارتند از:

- آیا این روایت بر حصر دلالت دارد یا خیر؟ از کلمات بعضی از فقها استفاده می‌شود که روایت با پذیرش (انما)، در متن روایت نمی‌تواند دلالت بر حصر داشته باشد: در این روایت، سائل درباره زنی سؤال می‌کند که یک چشم خود را از دست داده است که آیا حق فسخ نکاح برای مرد وجود دارد یا نه؟ از آنجا که امام (ع)، در مقام بیان هستند و فقط پاسخ دادن به این سؤال برای ایشان اهمیت دارد، در جواب سائل، پاسخ منفی می‌دهند و حق فسخ نکاح را در مورد (یک چشم بودن) نفی می‌کند. بنابراین سخن ایشان مطلق است، چراکه فقط در مقام بیان همه جزئیات این حکم سالبه هستند و در مقام اثبات حق خیار در عیوب مذکور و نیز در مقام بیان شرایط و جزئیات و حصر این عیوب نبوده است، اینجا مانند موردی است که زنی بدون وضو نماز خوانده است و درباره

وظیفه خود سؤال می‌پرسد، در اینجا اگر حضرت در پاسخ او بفرماید: «لا صلاة إلا بطهور»، این پاسخ، در مورد عدم صحت نماز سؤال‌کننده، سخن مطلق و کاملی است، ولی نمی‌توان از آن استفاده کرد که تنها شرط برای نماز، طهارت است و سایر شرایط مثل قبله، پوشش، طهارت لباس و... لازم نیست، پس در روایت محل بحث نیز تنها چیزی که مورد نیاز و حاجت سائل بوده و حضرت آن را در پاسخ او بیان کرده‌اند، این بوده است که حق خیار به خاطر «یک چشم‌بودن زن» ثابت نیست، اما این که در چه مواردی جواز فسخ در عقد نکاح وجود دارد، امام (ع) از باب تفضل ذکر کرده‌اند. از این رو از کلام ایشان حصر استفاده نمی‌شود (۴۳).

- اگر روایت بر حصر عیب‌های موجب فسخ دلالت داشته باشد، پیامدش مخالفت و تعارض با روایات دیگری است که عیب‌های موجب فسخ را بین هفت تا نه عدد ذکر کرده‌اند (۵۴).

- استفاده از آنما محرز نیست تا چه رسد به این که روایت دلالت بر حصر داشته باشد، چون در نقل کافی روایت بدون آنما ذکر شده است (۳۷).

- بر فرض اثبات آنما، می‌توان ادعا کرد که در موارد فراوانی این کلمه بر حصر حقیقی دلالت ندارد و در اینجا هم اگر دلالت بر حصر حقیقی داشته باشد، با سایر روایات تعارض پیدا می‌کند. از این رو بعضی از فقها تصریح کرده است حصر در این روایت، یک حصر اضافی است و به همین جهت، منافاتی با سایر روایات ندارد (۴۶).

بنابراین با توجه به ضعف ادله مشهور مبنی بر منحصر کردن عیوب موجب فسخ و نیز با توجه به عدم اجماع و اتفاق نظر فقیهان درباره تعداد عیوب موجب فسخ، پذیرش دیدگاه غیر مشهور، با ادله سازگارتر به نظر می‌رسد. این در حالی است که اجماع مسلمین به روشنی بر اصل وجود حق خیار در برخی از عیوب دلالت دارد، گرچه درباره تعداد آن‌ها اختلافات زیادی به چشم می‌خورد. از این رو برخی از فقها از عیوب موجود در روایات، پا را فراتر نهاده‌اند و عیوب دیگری هم اضافه کرده‌اند، مثلاً شیخ صدوق، (زمانه، عاوه) مریضی حیوانی را نیز از جمله عیوب موجب فسخ نکاح شمرده است (۴۲). شیخ مفید

عیب‌های دیگری مانند حدخوردن زن به خاطر فجور و فحشا را عیب شمرده، گفته، مرد می‌تواند با وجود این عیب، عقد ازدواج را رد کند (۴۷). سلار، ابن جنید و ابوالصلاح نیز، حداز زنا را در زن عیب شمرده‌اند (۴۸). در این مسأله از شیخ مفید پیروی کرده‌اند (۴۹).

همچنین علامه سیدمحسن امین جبل عاملی فتاوی مشهور را از برخی شاگردان نامدار میرزای شیرازی چنین نقل کرده‌اند: «فقر زوج از جمله اسباب فسخ عقد ازدواج است و اگر عقد ازدواج محقق شود، ولی بعد از مدتی عسر و تنگ‌دستی پیش آید که زوجه توان تحمل آن را نداشته باشد و نتواند به زندگی ادامه بدهد، در این صورت حق فسخ برای زن ثابت است و می‌تواند بدون طلاق از زوج خود جدا شود» (۵۰).

هرچند این فتوا از جمله نوادر است، ولی همین که یک فقیه بزرگ و نامور به چنین سرایت و عمومیتی فتوا می‌دهد، موجب می‌شود که بتوان ادعا کرد که جواز فسخ نکاح در عیوب منصوص منحصر نیست، بلکه در محل بحث ما که یک بیماری مزمن پوستی موجب اختلال در زناشویی می‌شود، در صورتی که ادله محکم و قابل اعتنا وجود داشته باشد، به آسانی می‌توان به جواز فسخ عقد نکاح قائل گردید.

پسوریازیس و ادله جواز فسخ نکاح

قبل از بیان دلایل عام و خاصی که می‌توان برای فسخ نکاح برای عموم عیب‌ها یا در خصوص بیماری‌های موجب فسخ، ارائه کرد، لازم است در مورد ملاک‌ها و معیارهای احتمالی بیماری پسوریازیس توضیحاتی ارائه گردد:

۱- معیار حکم فسخ نکاح در بیماری پسوریازیس

احکام فقهی از لحاظ وسعت و محدودیت، تابع موضوعات خود هستند و موضوعات نیز از علت‌ها و ملاک‌های خود تبعیت می‌کنند، یعنی هرگاه علت حکمی در موردی تحقق یابد، حکم نیز بر آن مترتب و شامل آن می‌شود، اما اگر علت کشف نگردد یا ظنی باشد، حکم نیز بر آن بار نخواهد شد، در حقیقت، موضوع حکم، آن چیزی است که آن را علت مشخص و معین می‌کند، نه آن چیزی که به عنوان مورد در خطاب شرعی ذکر شده است.

بر این اساس می‌توان گفت: به دست‌آوردن علت و ملاک حکم، به یکی از دو روش کلی میسر است: یکی از طریق استدلال کلی و دیگری از طریق روایات و ادله نقلی معتبری که از طریق اهل بیت (ع)، به ما رسیده است، پرواضح است که مذهب اهل بیت (ع)، شیوه اول را تأیید نمی‌کند، بلکه ائمه معصومین (ع)، در روایات بی‌شمار، تخمین‌زدن، استحسان، قیاس و سایر اموری که میان مذاهب عامه مرسوم بوده و به وسیله ملاک‌های عقلی حکم را حدس می‌زدند، تحریم کرده‌اند (۵۱)، اما به همان اندازه که شیوه اول مردود است، شیوه دوم - یعنی استفاده ملاک حکم از روایات معتبر - را تأیید کرده‌اند. پس اگر از نصوص و روایات اهل بیت (ع) بتوان ملاک و علت حکم را کشف نمود، به تبع آن موضوع حکم نیز توسعه پیدا می‌کند و حکم بر آن مترتب می‌شود.

در موضوع فسخ نکاح نیز می‌توان این ملاک عام را از روایات برداشت کرد که اگر زوج در زمان قبل و بعد از نکاح توانایی آمیزش نداشته باشد، زن می‌تواند نکاح را فسخ کند و تفاوتی ندارد که این ناتوانی به خاطر نقص خلقت او باشد و یا به خاطر بیماری عارض شده یا بیماری واگیر و یا چیزهایی مانند سحر و جادو یا ممسوح‌بودن و مانند آن.

برای تبیین بیشتر بیماری پسوریازیس و آسیب‌های ناشی از آن، به برخی از عوارض اجتماعی این بیماری نیز اشار می‌گردد:

- درباره منشأ روحی و جسمی بودن این بیماری گفته‌اند: «شواهدی دال بر دخالت دستگاه ایمنی در تکثیر سلول‌ها وجود دارد، فشارهای روحی و اضطراب این اختلال را تشدید می‌کند و علاوه بر آن، عواملی چون صدمات، عفونت‌ها، تغییرات هرمونی و فصلی موجب حمله بیماری می‌شوند» (۱۰).

- درباره تکثیر سریع بیماری و آسیب به سلول‌های محافظ پوست نیز گفته شده است: «در این بیماری، سلول‌های لایه زاینده پوست به سرعت تقسیم شده و سلول‌های تشکیل‌شده جدید به سرعت در سطح پوست حرکت می‌کنند... ضمن این‌که از تشکیل لایه‌های محافظ طبیعی پوست پیشگیری می‌کند» (۱۰).

- طبق نظر پزشکان پوست، مبتلایان این بیماری مدت طولانی دچار عوارض آن خواهند بود و تا آخر زندگی همراه با بیمار، وجود دارد (۵۲).

- این بیماری می‌تواند عاملی برای بیماری‌های دیگر باشد، مثلاً احتمال بروز بیماری‌هایی نظیر اضطراب، افسردگی، چاقی، دیابت، فشار خون بالا، لنفوم، انفارکتوس قلبی و سکتة مغزی را افزایش می‌دهد (۱۰).

- پسوریازیس احتمال عود دارد و با توجه به ماهیت عودکننده و مزمن این بیماری، درمان‌ها برای هر فرد به صورت ترکیبی و چرخشی و با هدف به حداقل‌رساندن توکسیسیته، تنظیم می‌شود (۱۰).

۲- دلایل الحاق پسوریازیس به بیماری پیسی

۲-۱- قاعده لاضرر: قاعده مهم و جامع عقلی (لاضرر)، یکی از کاربردهایش مسأله فسخ ازدواج است، یعنی هرگاه برای زوجین مشکلی به وجود آید که به اساس و پایه‌های خانواده، ضرر جبران‌ناپذیر وارد کند و مانع تحقق فلسفه وجودی آن شود، برای حل این مشکل، از این قاعده استفاده می‌شود (۵۳).

برخی از حقوقدانان نیز استفاده از این قاعده را توسط فقها در بیماری پیسی و شمولیت آن را جهت فسخ ازدواج، کاملاً منطبق با موازین و روح فقه اسلامی می‌دانند، زیرا علاوه بر قیاس اولویت، قاعده لاضرر را نیز معیار فتوای خود قرار داده‌اند (۵۴). از این رو همه موافقان شمولیت عیوب بر این باورند که در صورت بروز چنین آسیب‌هایی می‌توان برای زوجین حق فسخ قائل شد تا به فردی که برای ازدواج اقدام کرده است، ضرری وارد نشود.

با وجود عیب در یکی از زوجین، لزوم عقد و سلب حق خیار از او مستلزم سرایت عیب به دیگری می‌گردد، به ویژه نسبت به زوجه که حق طلاق ندارد، این ضرر می‌تواند قابل جبران نباشد، چطور فقها در ضررهایی مالی که به مراتب از نظر اهمیت پایین‌تر از ضرر جانی در مانند ازدواج است، از این قاعده استفاده کرده و اجازه فسخ را داده‌اند، چون ضرر وارد کردن بر فرد مغبون، مورد قبول شارع نیست، زیرا طبق روایت،

شارع حکمی نکرده است که در آن ضرر وجود داشته باشد (۵۵).

بنابراین در چنین مواردی که یکی از زوجین دچار یک بیماری پوستی لاعلاج و مزمن و مختل کننده رابطه زناشویی است، حق فسخ نکاح، یک حق عقلایی است و انکار آن موجب ضرر عقلایی بر یکی از آنان می شود (۵۶).

اما این استدلال از سوی عده ای مورد نقد و اشکال قرار گرفته است، ایشان می گویند: «این قاعده برای برداشتن حکم ضرری جعل شده است و در مواردی که نبودن حکم، موجب ضرر شود - مانند محل بحث ما که از نبودن حق خیار فسخ، ضرر لازم می آید - نمی توان به وسیله این قاعده حکمی را اثبات کرد، چون دلیل «لاضرر» برای نفی حکم ضرری است نه برای اثبات حکم ضرری، پس نمی تواند حکمی را که از عدم آن ضرر لازم آید، ثابت کند» (۵۷).

اما با دقت در کلمات فقهای بزرگ می توان همه این اشکالات را پاسخ داد، مثلاً در مورد اشکال اول، برخی از بزرگان فرموده اند: مفاد قاعده لاضرر، این است که حکمی از جانب شارع سبب تحمل ضرر نمی شود و ضرری منتسب به شارع به عنوان قانونگذار وجود ندارد و این مطلب همان گونه که در صورت جعل حکم موجب ضرر، صادق است، در صورتی که عدم جعل حکم از سوی شارع موجب ضرر شود، نیز صادق است (۵۸). اگر چنانچه در بیماری پیسی و جذامی ضرر عامل فسخ نکاح باشد، بیماری پسوریازیس نیز موجب ضرر در شریک زندگی می شود، به جهت شباهتی که این دو بیماری به هم دارند و ای چه بسا در گذشته که دقت های علمی امروزی وجود نداشته است، به دلایل علائم ظاهری هر دو تحت یک نام به نام پسی شناخته می شده است.

۲-۲- عسر و حرج: یکی از ادله ای که برای این گونه بیماری ها بر اساس کلمات فقها می شود بیان کرد، اینست که بیماری های مثل پیسی باعث عسر و حرج در زندگی همسر صاحبان این بیماری ها می گردد و زندگی شان در تنگنا و سختی قرار می گیرد، همان گونه که در بیماری پیسی برخی از فقها در جواب از سؤالی مبنی بر حرجی بودن زندگی زن با مردی که دچار مریضی پیسی است و موجب قطع رابطه

خویشان و کراهت زوجه در روابط زناشویی با وی گردیده است، فرموده است: «اگر ترس آن ها از سرایت بیماری مزبور از نظر پزشکی به جاست و پزشکان آن را تأیید می کنند، عسر و حرج در فرض بالا مسلم است» (۵۹).

فقها احکام و احتیاط هایی که موجب عسر و حرج گردد را نمی پذیرند، چنانکه در مورد بعضی از احتیاط ها چنین فرموده اند: «هذا الاحتياط عسر و حرج منفيان بالآية و الأخبار» (۶۰). احتیاط (عمل زن مثل مستحاضه در مدت یک ماه)، موجب عسر و حرج می باشد که هم آیه قرآن و هم اخبار از آن نهی کرده است.

اگر در عبادات که شک در تأسیسی بودن آن نیست، اگر احتیاط موجب عسر و حرج شود، مردود است، چطور در نکاح که از مخترعات شرع نبوده امضایی است، احتیاط موجب عسر و حرج نمی شود؟ آیا احتیاط در عدم جواز فسخ با وجود بیماری دائمی مانند پسوریازیس، موجب عسر و حرج نیست؟ آیا این از مصادیق احتیاط هایی که حکم حرجی را در پی دارد، نیست؟ با توجه به آنچه از نظر پزشکی در مورد مریضی پسوروازیس گفته شد که قابل درمان نیست و هم این بیماری به جای بهبود رو به پیشرفت است، علاوه بر اعضای خارجی، اعضای داخلی بیمار را نیز به تدریج درگیر می کند و با توجه به تقریر فقها از عسر و حرج که فرموده است: «فالعقل حاکم اما بواسطة وعد الشارع أو مستقلاً بقبح التكليف العبادی بما لا يتحملة عادة و غالباً أغلب الناس، إذ لا عبرة بالنادر؛ عقل یا به خاطر بیان شرع و یا به صورت مستقل تکلیف بندگان خدا را به آنچه که عادتاً یا غالب مردم تحمل نمی توانند قبیح می داند، (شاذ) و نادر اعتبار ندارد» (۶۱).

در مریضی پسوریازیس که سخن از یک عمر زندگی زن و مرد کنار یکدیگر است، هرچند امکان دارد به ندرت زن و شوهر از سر عشق و علاقه شدید، این وضعیت را تحمل کنند که خارج از این بحث است، ولی به صورت کلی عادت بر

اینست که غالب مردم چنین وضعیتی را برای همیشه نمی‌توانند تحمل کنند.

۳-۲- شرط ضمنی عرفی: مراد آنست که در وقت ایجاب و قبول طرفین به صورت صریح یا اشاره شرط را ذکر نمی‌کنند، ولی وجود آن شرط را در کنار سایر شرایط ضمن، عقد نکاح ضروری می‌داند، به گونه‌ای که اگر عقد به طور مطلق هم انشا شود، وجود شرط مزبور در آن عقد، در ذهن عرف انعکاس می‌یابد. شرط ضمنی عرفی، مدلول التزامی قرارداد است و در نتیجه، به دنبال انشای قرارداد، شرط ضمنی عرفی نیز انشا می‌گردد، شرطی است که نزد عرف رواج و شیوع دارد، به گونه‌ای که عرف میان این شرط و قرارداد تلازم می‌بیند (۵۸). شرط ضمنی عرفی لازمه عرفی قرارداد است، مثلاً از نظر عرف - حداقل در قراردادهای معوض - عوضین باید سالم و عاری از عیب باشند، حال اگر قراردادی به صورت مطلق بدون گفتگو درباره سالم یا معیوب بودن کالا شکل گیرد، به دلالت التزامی استنباط می‌شود که کالا باید سالم باشد، وگرنه خیار عیب برای شخص متضرر به وجود می‌آید، یعنی طرفین به دلیل اعتماد بر ارتکاز عرفی خود نسبت به آن سکوت کرده‌اند (۵۸). بر اساس شرط ضمنی عرفی کسی که به بیماری پسوروازیس مبتلا است، گرچه در ضمن عقد هیچ اشاره‌ای به این مسأله نشده باشد، بر اساس این شرط طرف مقابل می‌توند عقد را فسخ نماید.

۴-۲- نفرت از مریضی: از دلایلی که می‌توان برای فسخ نکاح در پسوروازیس بیان کرد، نفرت از بیماری است که از روایات معتبر نیز قابل استفاده است، چنانکه روایت حسن ابن صالح بر این امر دلالت دارد: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَوَجَدَ بِهَا قِرْنَاءً، قَالَ: هَذِهِ لَا تَحِبُّهُ وَ يَنْقَبِضُ زَوْجُهَا عَنْ مَجَامِعَتِهَا تَرَدُّ عَلَى أَهْلِهِ؛ از امام صادق (ع)، در مورد مردی که با زنی از دواج کرده و او را غیر قابل نزدیکی یافته است، پرسیدم، فرمود: باردار نمی‌شود و شوهر از نزدیکی با او خودداری می‌کند، زن را به اهلش برگرداند» (۶۲).

با عنایت به این‌که صرف باردارنشدن همسر باعث فسخ نکاح نیست، امام (ع)، به صرف باردارنشدن حکم به رد و فسخ نکاح نکرده است، پس علت حکم به فسخ نکاح، (انقباض، کراهت از مجامعت) می‌باشد، از تناسب حکم و موضوع در این روایت، معلوم می‌شود، هر جا این علت وجود داشته باشد، حکم جواز فسخ جاری می‌گردد، خواه نفرت به خاطر عدم بارداری باشد و یا به خاطر تنفر از مجامعت با آن زن، پس هنگامی که ملاک و علت حکم مشخص شد، فقیه علم پیدا می‌کند که هر جا این ملاک و علت وجود داشته باشد، حق فسخ نکاح نیز ثابت است (۶۳). اگر حامله‌نشدن موجب نفرت زن و مرد می‌تواند بشود، چطور بیماری پسوروازیس که بافت‌های پوستی و داخلی بدن را درگیر می‌کند و چه بسا وجود این بیماری در قسمت‌هایی از بدن مانند دست و صورت جدا از مسری بودن یا نبودن آن، موجب کمرغبتهی طرف مقابل گردد، چنانکه ملاحظه شد این بیماری از نظر روحی نیز باعث استرس و مسائل دیگر می‌شود که خود به عنوان عامل ثانوی برای نفرت بیشتر می‌تواند مطرح گردد.

در تأیید این روایت می‌توان به ذیل روایت نبوی (ص) نیز استدلال کرد، که می‌فرماید: «از مجذوم فرار کن مانند فرار از شیر» (۶۴)، زیرا صدر این روایت در منابع اهل سنت چنین آمده است: «و لا عدوی و لا طیره و لا هامه، فر من المجدوم كما تفر من الأسد؛ واگیری، فال بد، شومی جغد و مرض شکم وجود ندارد (ولی) چنانکه از شیر فرار می‌کنی، از جذامی فرار کن» (۶۵).

تأمل در علت فرار از جذامی، شاید به دلیل پیشگیری از آلودگی احساس تنفر و انزجار باشد که اختصاص به بیماری جذام ندارد، بلکه به قرینه مناسبت حکم و موضوع، می‌توان در هر بیماری که یکی از زوجین چنین حالت تنفیری پیدا می‌کند، می‌تواند عموم این علت را استفاده کرد، علت فتوای برخی از فقها به سقوط حق حضانت مادری که پیسی دارد، دفع ضرر از فرزند ذکر شده است (۶۶).

باز به عنوان مؤید به این دسته از ادله نیز تمسک جست، چنانکه در روایات اسلامی آمده است: روزی شخص جذامی بر

رسول خدا وارد شد تا با او بیعت کند، اما آن حضرت دست مبارک خود را به سوی او دراز نکردند و فرمودند: «أَمْسِكْ يَدَكَ فَقَدْ بَايَعْتُكَ» (۶۷). این سخن، در صورتی که به عنوان علت برای کلام پیامبر اکرم باشد، می‌توان یک قانون کلی را استفاده کرد و آن را در مورد همه انسان‌های آفت‌زده تعمیم داد، زیرا تعلیل‌هایی که در روایات ذکر شده است، از مورد خودشان به سایر موارد سرایت داده می‌شوند. از این رو بعضی از محققین برای سقوط حق حضانت مادر به دلیل بیماری، جذام، پسی و امثال آن به این آیه استناد کرده است: «لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ يَوْلَدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ يَوْلَدِهِ» (۶۸). نباید هیچ مادری به خاطر فرزندش زبانی ببیند و هیچ پدری به خاطر فرزندش، بر اساس آیه شریفه هر آنچه موجب ضرر فرزند از ناحیه مادر شود، نهی شده است، همان‌گونه که امام (ع)، با استناد به این آیه در ایام رضاع گرفتن کودک را از مادر جایز نمی‌داند و بعضی از فقهای اهل سنت نیز حق حضانت را از مادر به دلیل خوف از ابتلای فرزند، ساقط کرده‌اند (۶۹).

ممکن است کسی این‌گونه اشکال کند که برخی از روایات، مرسل‌اند و برخی دیگر از ادله، استحساناتی بیش نیستند، پس چگونه می‌توان به استناد این ادله، فتوا به جواز فسخ نکاح در صورت ابتلای یکی از زوجین به بیماری‌های پوستی - مانند پسوریازیس - داد؟

در جواب می‌گوییم: یک مبنای بسیار قوی در کلمات فقها به چشم می‌خورد و آن این‌که اگر در مجموعه‌ای از ادله که در میان آن‌ها دلیل‌های قوی و مهمی که مطلب را ثابت کند، وجود دارد، به مجموعه آن ادله تمسک می‌شود و به ضعف بعضی از آن‌ها اعتنا نمی‌گردد، زیرا وقتی مجموع ادله دست به دست یکدیگر می‌دهند، ضعف یکدیگر را جبران می‌کنند، به گونه‌ای که فقیه اطمینان پیدا می‌کند که در این فتوا راه اشتباه را طی نکرده است. در محل بحث ما نیز اگرچه دلیل دوم و چهارم از روایات مرسل استفاده شده بود، ولی با وجود دلایل متقن و قوی مانند قاعده لاضرر و لاجرح و دلیل سوم، انسان قطع پیدا می‌کند که این بیماری جدید پوستی اگر در

ملاک فسخ، قوی‌تر از عیوب منصوص نباشد، دست کم رتبه و منزلت همان عیوب را دارد.

۵-۲- تغییر متعلق در اثر اقتضائات زمانی: همان‌گونه که

قبلاً اشاره گردید، یکی از فاکتورهای مهم در استنباط حکم شرعی شرایط و اقتضائات زمانی است، بدین معنا که اگر از نظر زمانی موضوع یا متعلق حکم تغییر پیدا کند، حکم آن نیز تغییر پیدا می‌کند، مریضی‌هایی که قبلاً شناخته شده نبودند، مردم نسبت به و پیامدهای ارتباط با صاحبان این امراض آگاهی نداشتند، چون موضوع مریضی فاقد ضرر بوده است، ارتباط با دارندگان این بیماری‌ها جایز بوده است، ولی بعد از پیشرفت علم و شناخت دقیق بسیاری از بیماری‌های خطرناک از نظر آثار، پیامدها، مسری‌بودن و... و قتی موضوع از بیماری غیر قابل انتقال و غیر مضر به بیماری قابل انتقال و مضر تغییر یافت، آیا باز هم می‌توان حکم ارتباط را جواز دانست، یانه حکم به تناسب تغییر موضوع به ارتباط حرام و مکروه تغییر می‌یابد؟ همان‌گونه که در تغییر متعلق کم فرموده‌اند: «عناوین ثانوی، که عارض بر متعلق می‌شوند و حکم را تغییر می‌دهند بسیاریند، مانند ضرورت، ضرر، عسر و حرج و... این عناوین، که خواه ناخواه در بستر زمان و مکان تغییر پیدا می‌کنند، سبب تغییر حکم شرعی می‌شوند در نتیجه، از موارد و مصادیق بارز نقش زمان و مکان در اجتهاد و استنباط حکم شرعی هستند» (۷۰).

بر این اساس مریضی پسوریازیس که قبلاً شناخته شده نبود، متعلق حکم عقد زوجیت (لازم و واجب) بوده است، حال که این بیماری شناخته شده است، متعلق وجوب وفا، یعنی عقد زوجیت تغییر پیدا کرده است، جزء مصادیق زوجیت ضرری و زوجیت حرجی شده است، در گذشته شناخت از بیماری پسوریازیس یک بیماری عادی و قابل درمان برای طرف مقابل مطرح بوده است، ولی امروزه به عنوان یک بیماری خطرناک، غیر قابل درمان و مضر برای طرف مقابل مطرح می‌باشد. از این رو متعلق حکم حرجی، و ضرری شده، حکم وجوب وفا به عقد، نیز به تبع تغییر حکم به وجوب فسخ تغییر می‌یابد.

۶-۲- تناسبات حکم و موضوع: تناسب حکم و موضوع در احکام شرعی یک نرخ شاه‌عباسی است که در غالب مسائل شرعی کاربرد دارد؛ در موضوع مانند زوجیت نیز تناسب حکم و موضوع می‌تواند گره‌گشا باشد، با توجه به این‌که در موضوع ازدواج مانند سایر موضوعات حکم شارع حکیم با موضوع تناسب دارد، ولی حکم به وجوب وفای به عقد در موارد ابتلائی یکی از زوجین بیماری پسورسازیس از چند جهت خلاف تناسب حکم با موضوع می‌باشد:

۱-۶-۲- از راه کشف مناط حکم: چنانکه در مورد ملاک احکام علامه ملا نظرعلی طالقانی گفته است: احکام دارای دو نوع ملاک تشریعی و حفظی هستند، بدین معنی که مناط‌های تشریعی ملاک‌های مستقل و مخصوص برای هر یک از احکام شرعی می‌باشند، مانند مست‌کنندگی برای شراب، ولی ملاک‌های حفظی برای محافظت و توسعه احکام شرعی می‌باشند، مانند ملاک حرمت یک قطره شراب که به جهت مست‌کنندگی نیست، چون یک قطره شراب کسی را مست نمی‌کند، این ملاک برای امتناع و خودداری از شراب است که به حفظ و توسعه حکم می‌انجامد (۸۳). تطبیق این دو نوع مناط برای احکام در موضوع زوجیت، چنین خواهد بود که مناط تشریعی وجوب وفای به عقد در زوجیت، حفظ نظام خانواده است و مناط حفظی وجوب وفای به عقد در زوجیت، سلامت زوجین از عیب است، بیماری پسورسازیس به عنوان یکی از عیوبی باعث بی‌رغتی زوجین نسبت به یک دیگر می‌گردد، به صورت مستقیم در مقابل مقابل ملاک حفظی وجوب وفای به عقد قرار می‌گیرد و به صورت غیر مستقیم ملاک تشریعی عقد نکاح را هدف می‌گیرد، یعنی باعث تزلزل نظام خانواده است، با این وجود آیا چنین عقدی می‌تواند وجوب وفا و لزوم را داشته باشد، همان‌گونه که قبلاً در مورد این بیماری توضیح داده شده، این بیماری به خاطر تخریب پوستی و داخلی بدن و دائمی‌بودن، عیب به شمار می‌رود و مخالف مناط تشریعی ازدواج است، عدم جواز فسخ نکاح در این بیماری با توجه منافرتی که پسورسازیس، بین زوجین می‌تواند به وجود بیاورد، خلاف تناسب حکم و موضوع و بر خلاف حفظ نظام خانواده می‌باشد، برای همین برخی از فقها

در این‌گونه بیماری‌ها فرموده‌اند: «بیماری‌هایی که نفرت و انزجار برای طرف دیگر ایجاد می‌کنند، با فلسفه و ملاک ازدواج که مقصود از آن ایجاد آرامش و سکونت و بهره‌برداری‌های فراوان است، تضاد دارند» (۷۲). به عبارت دیگر، اصل لزوم و وفای به عقد در موضوعاتی جاری می‌شود که آن موضوع با آنچه را که عقد اقتضا دارد، تناسب و همخوانی داشته باشد.

۲-۶-۲- تبعیت احکام از مصالح و مفاسد: بین فقهایی امامیه معروف این است که احکام شرعی تابع مصلحت و مفسده‌ای است که در متعلق احکام وجود دارد، ۸۵ بدین معنی که مثلاً در وجوب نماز و حرمت زنا، مصلحت در نماز و مفسده در زنا است (۷۳). بنا بر حجیت کشف عقل، از مصالح و مفاسدی اشیا و موضوعات بر اساس مستقلات عقلیه، در نزد علمای امامیه (۷۴). بر این اساس آیا می‌توان بین درک عقل نسبت به بیماری پیسی و پسورسازیس تفکیک قائل شد؟ بدین معنا که عقل وجود بیماری پسورسازیس را در ازدواج به عنوان مصلحت درک نماید و حکم به وجوب وفای به عقد نماید، ولی وجود بیماری پیسی را در ازدواج به عنوان مفسده درک نماید و حکم به فسخ و عدم وجوب وفای به عقد نماید، در حالی که عقل به صورت مستقل همان‌گونه که مفسده بقای زوجیت را در بیماری پیسی درک می‌کند، در بیماری پسورسازیس نیز همان مفسده را درک می‌کند.

بر اساس تبعیت احکام از مصالح و مفاسد که به عنوان اساس تناسب حکم و موضوع بشمار می‌رود، برخی از فقههای معاصر در بیماری‌های مانند پسورسازیس تناسب حکم و موضوع را در نظر گرفته، فرموده‌اند: «در صورتی که (بیماری) واقعاً مخل روابط زناشویی باشد، حق فسخ ثابت است» (۷۵).

با توجه به این‌که این بیماری از نظر علائم، نشانه‌ها و پیامدهای ارتباطی بین زوجین شبیه بیماری پیسی است که در روایات به عنوان ملاک فسخ عقد ذکر شده است، بنابراین پسورسازیس نیز همچون سایر عیوبی که مانع از امکان معاشرت و استمتاع در یکی از زوجین می‌شوند، می‌تواند موجب جواز فسخ نکاح برای طرف مقابل باشد، زیرا با توجه به آسیب‌های بیماری پسورسازیس و تعریف بیماری پیسی، حکم بیماری

پیشی برای پسوریازیس نیز ثابت خواهد بود، هرچند که عنوان و اسم دیگری برای این بیماری بیان شده است، چراکه حقیقت و منشأ پیشی با حقیقت و منشأ این بیماری که همان فساد مزاج است - یک چیز است.

نتیجه‌گیری

در برخی از بیماری‌هایی که در منشأ و آثارشان به یکدیگر شباهت دارند، می‌توان کشف کرد که ملاک و معیار حکم در تمام آن‌ها یکسان است، در نتیجه از باب کشف ملاک قطعی در آن‌ها می‌توان به حکم شرعی واحد، دست یافت که دربرگیرنده همه بیماری‌ها باشد. بر این اساس، در این مقاله شباهت‌های بیماری پسوریازیس با بیماری پیشی در این موارد موارد ذکر شده است: ۱- در منشأ جسمی آن، (فساد مزاج)؛ ۲- آثار جسمی و روحی آن؛ ۳- در ایجاد انزجار و تنفر فرد سالم از فرد مریض و به‌هم‌ریختگی نظام خانواده و ایجاد اختلال در امر زناشویی.

فارغ از مشابهت این دو بیماری، بیماری پسوریازیس بر اساس دلایل متعددی چون ۱- اضرار بغیر؛ ۲- عسر و حرج؛ ۳- مخالفت با شرط ضمنی عرفی؛ ۴- ایجاد نفرت؛ ۵- تناسب حکم و موضوع؛ ۶- تبعیت احکام از مصالح و مفاسد می‌توان حکم فسخ نکاح در بیماری پسوریازیس کرد، همان‌گونه که آن بیماری موجب فسخ عقد می‌شود.

References

1. The Holy Quran. Al-Asra: 82.
2. Farahidi Khalil A. Kitab al-'Ayn. Qom: Hijrat Publications; 1410. Vol.4 p.202.
3. Ansari M. Al-Makasib. Qom: Dehaqani (Ismailiyan); 1373. Vol.4 p.149.
4. Farahidi Khalil B. Kitab al-'Ayn. Qom: Hijrat Publications; 1410. Vol.2 p.263.
5. Hussein Ameli SJ. Miftah al-Keramah fi Sharh Qawaed al-Allamah. 1st ed. City: Qom Islamic Publications Institute; 1419. Vol.14 p.350.
6. Ahlu walia J, Correa-Selm LM, Rao BK. Vitiligo: Not Simply a Skin Disease. *Skinmed* 2017; 2(15): 125-127.
7. Zarer' F. Jaladat AM. *Journal of Medical History* 1396; 9(32): 62-69.
8. Lankarani Fazel M. Tafsil al-Shari'ah fi Sharh Tahrir al-Wasilah. Qom: the Jurisprudential Center of Pure Imams (AS); 1428. p.385.
9. Tousi MH. Al-Mabsu fi Fiqh al-Imamiyyah. 1st ed. Qom: Ihayaa Athar al-Ja'fariyyah; 1425. Vol.4 p.250.
10. Janice L, Hinkle KH. Cheever, Brunner and Suddarth's Textbook of Medical-Surgical Nursing, Skin and Burns. Translated by Shari'at I, Numadi Wuthuqi M, Muvahhed Pour A. 1st ed. Tehran: Jame'ah Negar Publications; 1393.
11. Murtazavi HF, Shahid AR. Lessons in Skin Diseases. 1st ed. Tehran: Sepid Barg Publications; 1392. p.222.
12. Maraghi A. Fattah. Qom: Al-'Anawin al-Fiqhiyyah, Jame'ah Modarresin Publications; 1417. Vol.2 p.7.
13. Jazaeiri MJ. Huda al-Talib fi Sharh al-Makasib. Qom: Dar al-Kotob Institute; 1416. Vol.4 p.412.
14. Shirazi MMT. Hashia al-Makasib. 1st ed. Qom: Al-Razi Publications; 1412. p.434.
15. Qommi M. Jami' al-Shetat fi Ajwebat al-Soalat, Tehran: Kayhan Institute; 1413. Vol.1 p.176.
16. Kulayni M. Al-Kafi. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyyah; 1407. Vol.1 p.146.
17. Karaki Muhaqiq Thani A. Jami' al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'ed, Introduction. Qom: Aalulbayt Institute; 1414. Vol. 12 p.15; vol.12. p.192.
18. Kheoi AQ. Fiqh al-Shi'ah. 3rd ed. Qom: Afaaq Institute; 1418. Vol.4 p.57.
19. Behbahani W. Mesbah al-Zulam, Introduction. Qom: Wahid Behbahani Institute; 1424. p.20.
20. Shirazi MT. Hashia al-Makasib. 1st ed. Qom: Al-Razi Publications; 1412. Vol.1 p.89.
21. Shahid Thani Z. Al-Rawzah al-Bahiyyah fi Sharh al-Lum'ah al-Demishqiyyah. Qom: Dawari Bookstore; 1410. Vol.8 p.218.
22. Qartusi Huwaizi H. Al-Tawzih fi Sharh Taraddudat Sahib al-Sharayi'. 3rd ed. Qom: Jame'ah Modarresin Publications; 1416. p.198.
23. Mohaqiq Hilli N. Sharayi' al-Islam fi Masail al-Halal wal-Haram. Qom: Ismailiyan Institute; 1408. Vol.2.
24. Hilli H. Qawaed al-Ahkam fi Ma'refat al-Halal wal-Haram. 1st ed. Qom: Jame'ah Modarresin Publications; 1413. Vol.3 p.67.
25. Ma'refat MH. 'Uyub Mawjib Faskh Nikah' (Defects Leading to Cancellation of Marriage Contract). *The official website of Educational Dept. of Tehran High Court* 1376; 1(7): 4-8. Available at: <http://www.ghavanin.ir>.
26. Khomeini R. Sahifa Noor. Tehran: Center for Preparation and Compilation of Imam Khomeini's Works; No Date. p.15.
27. Montazeri H. AliKitab al-Zakat. Qom: International Center for Islamic Studies; 1409. p.168.
28. Makarem Shirazi N. Medical Rules. 1st ed. Qom: Ali bin Abi Talib School Publications; 1429. p.103.
29. Makarem Shirazi N. Al-Qawaed al-Fiqhiyyah. Qom: Imam Amirul Momeneen (A.S) School; 1411. Vol.5 p.195.
30. Tabatabai A. Riyadh al-Masail fi Bayan Ahkaam al-Shar'a bid-Dalael. Qom: Islamic Publications; 1422. Vol.11 p.451.
31. Sabzevari AA. Muhazzab al-Ahkaam fi Bayan al-Halal wal-Haram. 1st ed. Qom: al-Manar Institute; 1413. Vol.25 p.112.
32. Karaki Muhaqiq Thani A. Jami' al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'ed, Introduction. Qom: Aalulbayt Institute; 1414. Vol.8 p.54.
33. Maraghi A. Fattah. Qom: Al-'Anawin al-Fiqhiyyah, Jame'ah Modarresin Publications; 1417. Vol.1 p.38.
34. Khoei AQ. Imam al-Khoei Encyclopedia. Qom: Center for Revival Imam al-Khoei's Works; 1417. Vol.31 p.35.
35. Ansari M. Kitab al-Makasib. Qom: A Conference Held in Commemoration of Sheikh Ansar, the great Shia Scholar; 1415. Vol.5 p.18.

36. Tousi AJM. Kitab al-Khilaf. Qom: Islamic Publications Institute; No Date. p.349.
37. Kulayni M. Al-Kafi. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyyah; 1407. Vol.5 p.410 & Vol.5 p.409.
38. Najafi MH. Jawahir al-Kalam fi Sharh Sharayi' al-Islam. Tehran: Maktab al-A'lam al-Islami; 1421. Vol.30 p.338.
39. Tousi M. al-Istibsar. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyyah; 1390. Vol.3 p.247.
40. Khoei AQ. Imam al-Khoei Encyclopedia. Qom: Center for Revival Imam al-Khoei's Works; 1413. Vol.1 p.123.
41. Turabi AA. Mawsu'at al-Rijaliyyah al-Muyassarrah. Qom: Imam Sadiq Institute; No Date. p.246.
42. Saduq M. Al-Muqni'. Qom: Imam Hadi Institute; 1415. Vol.3 p.311, 551.
43. Shubairi Zanjani SM. Taqirrat Durus Kharij Nikah. Qom: Ra'y Pervaz Research Institute; 1384. Vol.20 p.6489, 6516.
44. Hashemi Shahroudi SM. The wife's inheritance of immovable property. Qom: Institute of Islamic Jurisprudence Encyclopedia according the Religion of Ahlulbayt (A.S). *Journal of Jurisprudence and Ahlulbayt (AS)* 1386; 4(50): 4-64.
45. Anarki Ardakani H. Revocation of Marriage Contract. Qom: Payam Maqas Publications; 1387. p.38.
46. Makarem Shirazi N. Kitab al-Nikah. Qom: Imam Ali bin Abitalib School; 1424. Vol.1 p.133.
47. Mofid M. Al_Muqne'ah. Qom: A Conference in Commemoration of the Millennium of Sheikh Mofid Hadi; 1416. p.519.
48. Ibn Junaid Iskafi M. A Collection of Ibn Junaid's Verdicts. Qom: Jame'ah Modarresin Islamic Publications; 1416. p.258.
49. Rohani MS. Fiqh al-Sadiq (A.S.), Introduction. Qom: Dar al-Kitab Institute; 1414. p.50-80.
50. Amili SMA. Current Medical Issues. Mashhad: Islamic Propagations Office, Khurasan Branch; 1395. p.51.
51. Tabatabai A. Riyadh al-Masail fi Tahqiq al-Ahkaam bid-Dalael, introduction. Qom: Aalulbayt (AS) Institute; 1418. p.14.
52. Habib J, Dniolus SH, Zog C. Clinical Dermatology: A Color Guide to Diagnosis and Therapy. Translated by Khodadadgi M, Pourhamdi SH. 1st ed. Tehran: Arjmand Center for Publications; 1397. p.142.
53. Makarem Shirazi N. Al-Qawaed al-Fiqhiyyah. Qom: Imam Al-Ali Ibn Abi Talib School; 1411. Vol.1 p.29.
54. Mohaqiq Damad M. A Jurisprudential Study of Family Law, Marriage Contract and Its Dissolution. Tehran: Islamic Sciences Publication Center; 1387. p.352.
55. Ansari M. Kitab al-Makasib. Qom: Dehaqani (Ismailian); 1373. p.161.
56. Isfahani MH. Hashia al-Makasib. Qom: Dar al-Mustafa Li-Ihya al-Turath; 1419. Vol.4 p.28.
57. Hashemi Shahroudi M. Al-Shahid al-Awwaland the organization of the institution of authority, (Fiqh Aalulbayt (AS). *Journal Qom: Institute of Islamic Jurisprudence Encyclopedia according the Religion of Ahlulbayt (A.S)* No Date; 2(59): 95.
58. Mohaqiq Damad M. Qawaed Fiqh. Tehran: Islamic Publications Center; 1406. p.60-61, 160.
59. Makarem Shirazi N. New Religious Inquiries. Qom: Amirul Momeneen Publications; 1427. Vol.2 p.525.
60. Behbahani W. Misbah al-Zulam. Qom: Jamaeat Almudrasin; 1424. Vol.1 p.181.
61. Hussein Amili SJ. Miftah al-Keram fi Sharh Qawa'ed al-'Allamah. 1st ed. Qom: Islamic Publications Office; 1419. Vol.19 p.449.
62. Hurr Amili M. Wasail al-Shi'ah. Qom: Aalulbayt Institute; 1409. Vol.21 p.215.
63. Qaeni M. A Study of Medical Fiqh Issues. Translated by Qasimi MA. Qom: Aemmah Athar (A.S.) Institute; 1394. Vol.2 p.293
64. Saduq M. Man La-Yahzuruhu al-Faqih. Qom: Islamic Publications Affiliated to Jame'ah Modarresin Qom; 1413. Vol.3 H.558.
65. Kulayni M. Al-Kafi. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyyah; 1407. Vol.8 p.196.
66. Musavi Amili M. Nihayat al-Muram fi Sharh Sharaye' al-Islam. Qom: Jame'ah Modarresin Publications Office; 1411. Vol.1 p.469.
67. Majlisi MB. Behar al-Anwar. Beirut: Printing and Publication House; 1410. Vol.62 p.83.
68. Ansari Q, et al. Mawsu'ah Ahkaam al-Atfal wa Adillatuha. Qom: The Jurisprudence Center of Pure Imams (AS); 1429. Vol.1 p.349.
69. A group of writers. Fiqh Ahlulbayt (AS) Journal. Qom: Institute of Ahlulbayt (AS) Jurisprudence Encyclopedia; No Date. Vol.5 p.117; Vol.29 p.112.

70. Karaki Mohaqiq Thani A. Jami' al-Maqasid fi Sharh al-Qawaed. Qom: Aalubayt (AS) Institute; 1414. Vol.3 p.269.

71. Kashani MH. Tashil al-Masail elal Madarik. Qom: Ilmiyyah Printing and Publications Institute; 1404. p.24.

72. Hilli SH-M. Ma'alem al-Din fi Fiqh Aal Yasin. 1st ed. Qom: Imam Sadiq (AS) Institute; 1424. Vol.1 p.14.

73. Makarem N. Medical Law. Qom: Imam Al-Ali Ibn Abi Talib School; 1429. p.103.